

# آن یک نفر من بودم

گفت‌وگو با مهدی نادری،  
آقا معلم خلاق روستا

سیده فاطمه شبیری



مهدی نادری را اولین بار در کارگاه تفکر سیستمی دیدم، وقتی به‌عنوان مهمان در آخرین روز کارگاه حاضر شده بودم، رسم کارگاه این بود که هر روز یک گروه میزبان کارگاه باشد و برای زنگ‌های تفریح با خلاقیت خود، طرحی بریزد. آن روز گروه میزبان از همه افراد خواست فالی از حافظ بگیرند تا مهدی نادری آن را با خط زیبایش برایشان خوشنویسی کند. من هم که شیفته خوشنویسی هستم. دانستم که نادری معلم کار و فناوری در یکی از روستاهای اطراف ورامین است و خوشنویسی تنها یکی از هنرهای اوست. فال مرا برایم نوشت و گذشت. ولی من اصلاً در خاطرمان نمانده بود که در آن روز فال یکی دیگر از افراد را دیدم و گفتم چقدر از این بیت حافظ خوشم می‌آید...! تا چند ماه بعد که در همایش ارائه گزارش سالانه گروه آسمان دانشگاه صنعتی شریف، دوباره مهدی نادری را دیدم که آن بیت زیبا را که خوشنویسی کرده بود به من داد و گفت: یادتان هست گفتید از این بیت حافظ خوشتان می‌آید؟ آنجا بود که فهمیدم نادری نه تنها هنرمند خوبی است، که از آن معلم‌هایی است که همه چیز خوب در خاطرش می‌ماند از جمله اینکه هر دانش‌آموز چه گفته و چه خواسته است!

در همین همایش، نادری از کارهایی گفت که در کلاس روستایی و در منطقه‌اش، بر مبنای آموخته‌های خود از کارگاه تفکر سیستمی انجام داده بود. وقتی دکتر مشایخی بعد از گزارش او برای سخنرانی پشت تریبون رفت، بغض گلویش را گرفت و از امیدواری‌اش گفت برای بچه‌ها و مردم آن روستا که چنین معلمی دارند و آینده روشنی را برای ۱۵ - ۱۰ سال آینده روستا پیش‌بینی کرد.

با مهدی نادری در دفتر مجله رشد معلم به گفت‌وگو نشستیم.

می‌خواهند، این را زن... گفتم خوب شاید آن یک نفر من باشم! و من بودم.

👉 در کنار معلمی در چه رشته‌ای تحصیل کردید؟  
کارشناسی ارشد اقتصاد خواندم.

👉 حالا کمی از معلمی‌تان بگویید. کجا تدریس می‌کنید؟ چه درسی می‌دهید؟

من در قرچک ورامین در یک مدرسه روستایی و مدرسه‌ای شهری درس می‌دهم. طیف درس‌هایی که تدریس

👉 برای شما هست؟  
شاید...

👉 چی شد که معلم شدید؟  
انتخاب رشته دبیری این تضمین را داشت که مشغول به کار می‌شویم. سرپازی هم نداشت... در واقع معلمی را انتخاب کردم که در کنارش بتوانم ادامه تحصیل هم بدهم. بیشتر دغدغه‌های اجتماعی داشتیم. اتفاقاً روزی که می‌خواستیم انتخاب رشته کنیم با فردی مشورت می‌کردم به من گفت برای قرچک ورامین فقط یک نفر

👉 بچه که بودید دوست داشتید چه کاره شوید؟ آیا اصلاً به معلمی فکر می‌کردید؟

کلاً شغل خاصی مدنظر من نبود. فقط دوست داشتم کاری کنم که در آن نوآوری باشد. این‌طور نبود که شیفته معلمی باشم و این شغل بیشتر برایم یک محرک اجتماعی بود.

👉 حالا به نظر تان در معلمی نوآوری هست؟  
می‌تواند باشد.

می‌کنم زیاد است. بیشتر کار و فناوری است ولی هنر و ریاضی و زبان و ... همه را درس می‌دهم.

### بچه‌ها را بیشتر دوست دارید؟

همه این درس‌ها را دوست دارم. وقتی خودم دانش‌آموز بودم دوست داشتم اگر معلم شدم، معلم ریاضی و فیزیک بشوم. ولی الان که معلم شدم می‌بینم کار و فناوری و هنر را بیشتر دوست دارم چون دستم بازتر است و خیلی کارها می‌توانم بکنم.

### کمی از مدرسه‌ها و دانش‌آموزانتان و کارهایی که می‌کنید بگویید.

من دو سه سال است که با کارهای گروه آسمان دانشگاه صنعتی شریف آشنا شده‌ام. قبل از آن هم همیشه دوست داشتم کاری کنم که بچه‌ها، فکر کردن را یاد بگیرند و درگیرشان کنم. گروه آسمان خیلی کمک کرد که با بچه‌ها طوری کار کنم که بتوانند مسئله پیدا کنند و خودشان حل کنند و شیرینی‌اش را بچشند. این‌طور نباشد که ما ارائه‌کننده اطلاعات به آن‌ها باشیم. خودشان کشف کنند و هر کس به اندازه‌ای که کشف کند یاد بگیرد.

### این اتفاق در درس کار و فناوری و هنر چطور می‌افتد؟ مگر این‌ها درس تفکر است؟

به نظر من همه این‌ها وسیله‌اند. چه ریاضی و چه زبان، چه هنر و ... مثلاً به آن‌ها می‌گوییم در مدرسه چه مشکلاتی دارید؟ لیست مشکلات را در می‌آورند. حالا برای این‌ها می‌خواهید راه‌حل پیدا کنید. شما چه کاری می‌توانید انجام دهید؟ بعد می‌بینند ۷۰ درصد مشکلاتی را که وجود دارد خودشان درست کرده‌اند. می‌رسند به اینکه خودشان، عامل هستند و خودشان باعث این مشکلات شده‌اند. این چیز ساده‌ای است اما منفعت

اجتماعی دارد. بعد سعی می‌کنیم با گفت‌وگو متوجه مسائلی که خودشان ایجاد کرده‌اند بشوند و برای حل آن‌ها تلاش کنند. بعضی از مشکلات را هم من کمک می‌کنم تا حل کنند. و مثلاً کار و فناوری به کمک می‌آید. مثلاً وقتی می‌گویند باغچه خراب است یا دیوارهای مدرسه رنگ می‌خواهد یا... من هم کمکشان می‌کنم تا مشکل را رفع کنند.

برنامه‌ای داشتیم که بچه‌ها اول بفهمند توانایی‌هایی دارند و بعد بفهمند که باید برای آینده توانایی‌هایشان را پرورش بدهند. اول گفت‌وگو کردیم. بعد نرم‌افزار ساختن کلیپ را یاد گرفتند و با توانایی‌هایشان کلیپ درست کردند و به همه نمایش دادند. فعالیت بسیار

یادم است معلم تاریخ ما انیمیشنی برای ما نشان داد که ما کلی ذوق‌زده شدیم. الان پیشرفته‌ترین انیمیشن‌ها را بچه‌ها در تلویزیون و تلگرام می‌بینند. ما چون خودمان اینجوری یاد گرفته‌ایم فکر می‌کنیم آموزش یعنی همین.

ساده و خیلی اثرگذاری بود. یکی از دانش‌آموزانم به نام سیدمصطفی در کلیپش گفته بود که دامداری دارند. دامداری کوچکی بود. به او گفتم می‌توانیم بیاییم بازدید از دامداری شما؟ قبول کرد. همه کارها را به خودش سپردیم و هماهنگ کردیم و رفتیم دامداری آن‌ها. اثر خیلی خوبی داشت هم روی آن دانش‌آموز و هم روی کل کلاس. در کارنامه اسفندماه سیدمصطفی شاگرد اول کلاس شد. و از نظر روانی خیلی روی او اثر داشت.

کدام منطقه درس خواندید؟ همین منطقه، الان با بعضی از معلم‌های آن زمانم همکارم.

### بچه‌های الان در مقایسه با بچه‌های دوره خودتان چه ویژگی‌های خاصی دارند و چه پیشنهادهای دارید برای اینکه بتوان با توجه به این ویژگی‌ها با آن‌ها ارتباط بهتری برقرار کرد؟

امروز به بچه‌ها اطلاعات زیادی می‌رسد و چیزهایی که زمانی برای ما خیلی جذاب بود برای این‌ها دیگر لطفی ندارد. من یادم است معلم تاریخ ما انیمیشنی برای ما نشان داد که ما کلی ذوق‌زده شدیم. اما الان پیشرفته‌ترین انیمیشن‌ها را بچه‌ها در تلویزیون و تلگرام می‌بینند. ما چون خودمان اینجوری یاد گرفته‌ایم فکر می‌کنیم آموزش یعنی همین. ما هنوز دوست داریم اطلاعات بدهیم ولی او دوست ندارد. چون هر اطلاعاتی که بخواهد بهتر و در زمان دلخواهش می‌تواند به‌دست بیاورد.

### فکر می‌کنید بچه‌ای که کلاس شما را بیاید و با شیوه شما، فکر کردن را بیاموزد، با بچه دیگری که این شرایط را نداشته باشد در پایان سال یا بعد از چند سال چه تفاوت‌هایی می‌تواند داشته باشند؟

سؤال سختی است. چون سازوکار خیلی پیچیده است. ولی من سعی می‌کنم هر چیزی که می‌گویم برایش استدلالی بیاورم و روی این خیلی تأکید دارم و فکر می‌کنم اگر این را یاد بگیرد بیشتر کارهایش درست می‌شود.

### اگر می‌توانستید یک خصوصیت بچه‌های این نسلی را که با آن‌ها کار می‌کنید عوض کنید، کدام خصوصیت را عوض می‌کردید؟

به نظر من این بچه‌ها خودشان



کلاس می‌بینم کتاب چه گفته و من در ذهنم چه چیزهایی هست. یک چیزهای کلی در ذهنم هست. بعد می‌روم سر کلاس می‌بینم بچه‌ها چطورند، حال من چطور است. وقتی می‌روم سر کلاس یک چیزی از آب در می‌آید. مثلاً کتابی خوانده‌ام... بعضی از درس‌های کاروفناوری را تا آخر اصلاً نمی‌دهم. چون با شرایط و فضای بچه‌ها اصلاً جور نیست. مثلاً درس هدف‌گذاری را که می‌دادم یک دفعه آخر جلسه بچه‌ها سؤالی پرسیدند که خودش سرآغاز یک بحث شد. بعد باعث شد من دکتر مشایخی را به ایشان معرفی کردم و از تجربه خودم که پیشنهاد مصرف مواد مخدر بهم شده بود برایشان گفتم که اگر من این راه را می‌رفتم چه می‌شدم و به کجا می‌رسیدم. برایشان دو تا ظرف کشیدم و گفتم آدم می‌تواند انتخاب کند یک فرد معتاد و سربار اجتماع باشد یا یک شخصیت برجسته علمی. شما باید تصمیمتان را بگیرید و هدفتان را مشخص کنید. من که معلمان هستم چندین بار موقعیت انتخاب مسیر نادرست برآیم پیش آمده که اگر انتخاب کرده بودم مسیر زندگی‌ام چیز دیگری بود. بعد که ازشان خواسته بودم درباره موضوعی پاورپوینت درست کنند بی‌آنکه من بگویم رفته بودند از دکتر مشایخی و پروفیسور حسابی و شهید چمران و... پاورپوینت درست کرده بودند. حالا ما گاهی خودمان را به در و دیوار می‌زنیم که برای بچه‌ها الگوسازی کنیم این‌ها خودشان رفته بودند دنبال الگو و... یا اینکه برای الگوی مسیر زندگی سر کلاس چیزهایی درباره ظرف‌های زندگی و... گفتم. بعد گفتم روی کاغذی ظرف‌هایتان را بنویسید. بعد دیدم می‌شود درباره ورودی‌ها و خروجی‌هایش صحبت کرد و بعد کم‌کم جلو رفتیم و دیدم می‌شود با بچه‌ها درباره این موضوع گفت‌وگو کرد در حالی که از اول چیزی را قصد نکرده بودم.

گاهی صبح در دانشگاه و کلاس کارشناسی ارشد چیزی را یاد گرفته‌ام و عصر همان روز آمده‌ام در مدرسه و برای بچه‌ها گفته‌ام و می‌بینم چقدر خوب می‌فهمند

**خودتان نمره بدهید چند می‌دهید؟**  
با معیارهای خودم از ۱۰ حدود ۳ تا ۴ می‌دهم. برای اینکه وقت زیادی نمی‌گذارم. کارهایی که خودم بیشتر دوست دارم انجام می‌دهم. این‌طور نیست که چیزی آماده کنم و بروم سر کلاس. گاهی چیزی پس ذهنم هست و تا پشت در کلاس هم برایش برنامه‌ای ندارم. می‌روم داخل کلاس و اتفاق دیگری می‌افتد.

**درباره این روشتان توضیح می‌دهید؟**  
من مثلاً قرار است هفته بعد بروم سر

مشکلی ندارند. شاید معلم‌هایشان را عوض می‌کردم!

**اگر بخواهید یک ویژگی از این نسل را حتماً حفظ کنید که به نسل بعد برسد کدام ویژگی را ترجیح می‌دهید؟**

خیلی چابک هستند. حواسشان خیلی جمع است. مثلاً وقتی در جمع بچه‌های کلاس ششم بحثی شروع می‌کنیم آنقدر حرف‌های جالبی می‌زنند که تعجب می‌کنید. گفت‌وگوهای خوبی شکل می‌گیرد. مثلاً از هدفمندی یارانه‌ها که برایشان می‌گویم، آن‌قدر سؤال‌های دقیق و جالبی می‌پرسند که من لذت می‌برم. این‌ها حواسشان جمع است. ما نابودشان می‌کنیم. من شده گاهی صبح در دانشگاه و کلاس کارشناسی ارشد چیزی را یاد گرفته‌ام و عصر همان روز آمده‌ام در مدرسه و برای بچه‌ها گفته‌ام و می‌بینم چقدر خوب می‌فهمند. گاهی این دانش‌آموزان سؤالی را می‌پرسند که سر کلاس کارشناسی ارشد به فکر هیچ‌کس نرسیده و نپرسیده است.

**اگر بخواهید به معلمی**